

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال سوم، شماره نهم، پاییز ۱۳۹۰

صفحات: ۸۱ - ۵۹

تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۶/۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۲۷

تحلیل شخصیت و نقش زنان در داستان های شاهنامه

حسین علی نقی*

چکیده

بررسی نقش زنان در شاهنامه فردوسی و بازتاب سیمای آنها در آن، جزو بحث‌هایی است که همیشه مورد مناقشه اهل فن و تحقیق بوده است. برخی معتقد به زن ستیزانه بودن شاهنامه هستند و برخی دیگر در پی رد این مدعا. هدف از انجام این پژوهش بررسی شخصیت، نقش و تأثیر زنان شاهنامه در داستان‌های آن است. شخصیت هر یک از زنان شاهنامه منحصر به فرد و یکتاست؛ همچنان که نقش زنان در تمام داستان‌های شاهنامه یک شکل نیست و دارای تأثیرهای متفاوتی است و نقش آنان در هر دوره، چه اساطیری و چه پهلوانی و چه تاریخی بسامدهای گوناگونی دارد. بررسی شخصیت و نقش زنان در داستان‌های شاهنامه موجب می‌شود تا آنها را بهتر شناخته و کنش‌ها و واکنش‌های آنان، در راستای داستان‌ها به درستی مورد بررسی قرار داده شود. این مقاله ابتدا به دیدگاه حاکم بر فضای داستان‌های شاهنامه نسبت به زنان می‌پردازد. سپس نقش کلی زنان در شاهنامه را مورد بررسی قرار می‌دهد. در ادامه به تحلیل و بررسی نقش و شخصیت هر یک از زنان شاهنامه و تأثیر هر یک در روند داستان‌ها می‌پردازد.

کلید واژگان: فردوسی، شاهنامه، شخصیت زنان، نقش زنان.

* دانشگاه شهید رجایی، دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، تهران، ایران (نویسنده مسئول - hoseinalinaghi@yahoo.com)

۱. مقدمه

در مورد تحلیل شخصیت و نقش زنان در داستان‌های شاهنامه پژوهش‌های گسترده‌ای انجام پذیرفته است؛ البته در مورد مردان شاهنامه نیز کمتر پژوهشی صورت گرفته است. بیشتر پژوهش‌ها پیرامون بازتاب چهره زنان، حضور آنان و رابطه آنها با مردان یا پهلوانان شاهنامه بوده است. هدف از انجام این پژوهش، تحلیل شخصیت زنان و نقش آنان در پیشبرد داستان‌های شاهنامه است. بحث و بررسی در مورد این مسئله می‌تواند جایگاه زنان، نقش و شخصیت آنان و نوع رفتار و روابط آنها در محیط پیرامونشان را نشان دهد. همچنین عملکردها یا کنش‌ها و واکنش‌های آنان در داستان‌های مختلف را در شاهکار ارزنده‌ای چون شاهنامه، بیشتر و بهتر نمایان می‌سازد.

۱-۱. تعریف شخصیت، نقش و عمل داستان

پیش از ورود به بحث ابتدا باید شخصیت، نقش و عمل داستان تعریف شود. «شخصیت، بازیگر داستان است و در اثر روایتی یا نمایشی، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او، در عمل او و آنچه می‌گوید و می‌کند، وجود داشته است» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۲۹۹). هر یک از زنان شاهنامه شخصیت خاص و خصایص منحصر به فردی دارند که شاید در برخی خصلت‌های روانی و اخلاقی با هم شباهت داشته باشند؛ ولی عمدتاً متفاوت‌اند. رودابه و تهمینه خصایص مشابه زیادی دارند؛ ولی هر کدام دارای خصوصیات خاصی نیز هستند که داستان آنها را با هم متفاوت می‌کند. این خصوصیات شخصیتی باعث پیشبرد داستان، پیش آمدن نقاط عطف داستانی (تغییر مسیر داستان)، اوج و فرود یافتن داستان و... می‌شود.

نقش، خود دو نوع است: ۱. نقش یا رُلی که هر شخصیت بازی می‌کند و در داستان آن را برعهده می‌گیرد، مانند نقش مادری یا شاهزادگی. ۲. نقش یا تأثیری که کنش‌ها و واکنش‌های (کشمکش‌ها) هر شخصیت در روند داستان دارد که به آن عمل داستان نیز می‌گویند؛ نقش در معنای اول «role» و در معنای دوم «action» نامیده می‌شود. در این مقاله نقش، گاهی معنای اول و گاهی معنای دوم را می‌دهد و تشخیص این دو از هم کار ساده‌ای است. باید دانست که شخصیت یک فرد در داستان، از نقش، تأثیر و کنش‌ها و واکنش‌های او در طول داستان شناخته می‌شود. «بخش مهمی از وظیفه عمل داستان نشان دادن تکوین تدریجی شخصیت‌ها و پیرنگ است» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۳۰۷). در نتیجه نقش و شخصیت هر فرد در داستان ارتباط تنگاتنگی با هم دارند.

نقش زنان را از دو منظر باید مورد بررسی قرار داد: ۱. طول نقش یا مدت زمانی که شخصیت در داستان حضور دارد. ۲. عرض نقش یا میزان تأثیرگذاری شخصیت در طول داستان. عرض نقش همواره مهم‌تر از طول نقش است و این میزان تأثیرگذاری شخصیت است که نام او را ماندگار می‌کند. زنانی که در شاهنامه حضور دارند از نظر طول و عرض نقش با هم متفاوتند، چه بسا زنانی که طول نقش زیادی ندارند ولی آنقدر در داستان تأثیرگذارند که نمی‌توان آنها را هیچ‌گاه فراموش کرد. مانند فرانک، مادر فریدون، که با از خود گذشتگی و نهایت تلاش و فداکاری جان فرزندش را نجات می‌دهد و زمینه شکست ضحاک و به حکومت رسیدن فرزندش را فراهم می‌کند.

۲-۱. حضور زنان در شاهنامه

«شاهنامه کتابی است که زن در سراسر آن حضور دارد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۱۹). می توانیم ردپای زنان را در تمامی داستان های شاهنامه جستجو کنیم، البته طول و عرض این نقش ها در هر داستان به اقتضای زمان، مکان، نوع کنش ها و واکنش ها و شخصیت های مختلف متفاوت است. اگر طبق تقسیم بندی مرسوم، شاهنامه را به سه بخش اساطیری، پهلوانی و تاریخی تقسیم کنیم باید گفت حضور زنان شاهنامه در هر دوره با دوره دیگر متفاوت است. به طور کلی زنان دوران پهلوانی مهم تر و دارای نقش های مؤثرتری نسبت به زنان دوره تاریخی و اساطیری هستند به همین دلیل است که مشهورتر نیز هستند.

حضور زنان در دوره اساطیری بسیار کم رنگ است و جز فرانک که حضور مؤثر و تعیین کننده ای دارد، همگی در سایه حضور پهلوانان و شاهان گم می شوند. در دوران پهلوانی زنان حضور و تأثیر بیشتری در داستان ها دارند. مهم ترین و معروف ترین زنان شاهنامه را در این دوره می بینیم. ندوشن در مورد زنان این دوره معتقد است: «در دوران پهلوانی شاهنامه، حضور زن لطف و گرمی و نازکی و رنگارنگی به ماجراها می بخشد. این زن ها هستند که به داستان های تراژیک شاهنامه آب و رنگ بخشیده اند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۱۹) رودابه، سیندخت، سودابه، تهمینه، گردآفرید، فرنگیس، جریره، منیژه و کتابیون از جمله این زن ها هستند. زنان بخش تاریخی با آنکه از نظر تعداد بیشترند و حضور کمی در داستان ها ندارند؛ ولی به اندازه زنان بخش پهلوانی نقش مهم و تأثیرگذاری ایفا نمی کنند؛ به همین دلیل این زنان کمتر معروف اند.

۳-۱. سیمای کلی زن در شاهنامه

همانطور که گفته شد این مقاله در پی بررسی سیمای زنان در شاهنامه نیست ولی برای مشخص شدن آنکه چرا زنان در داستان های شاهنامه بیشتر در سایه قرار دارند، باید چهره کلی آنان مورد بررسی قرار گیرد. اسلامی ندوشن معتقد است: «شاهنامه برخلاف آنچه در نزد اشخاص نا آشنا معروف شده یک کتاب ضد زن نیست. در همین دوره به تعدادی زن بسیار بزرگوار و شیرین برمی خوریم که نظیر آنها از لحاظ فداکاری و دلاویزی نه تنها در آثار دیگر فارسی، بلکه در آثار بزرگ باستانی سایر کشورها نیز به ندرت می توانیم ببینیم». منوچهر اکبری نیز نزدیک به همین نظر را دارد: «زن از نظر فردوسی از جایگاه والایی برخوردار است. بزرگترین شاخص و جلوه زن در شاهنامه این است که از آن به عنوان موجودی خردمند، هنرمند، صاحب رای، وفادار به شوی خویش و در مواردی هم فتنه انگیز سخن به میان رفته است». و در ادامه می گوید: «زن به هیچ عنوان موجودی خوارمایه نیست، بلکه حافظ هویت و ارزش های والای قومی و نژادی خویش است» (اکبری: ۱۳۸۰: ۶۳).

یادآوری این نکته لازم است که «فضای داستانی شاهنامه فضایی اشرافی و آریستوکراتیک (حکومت پادشاهی و اشرافی) است. در چنین فضاهایی تعادل و تناسب ارزش زن و مرد همواره بیش از سطح اجتماع عامه بوده است» (پاک نیا، ۱۳۸۵: ۱۱۶)، در نتیجه ارزش زنان بیشتر به واسطه مقام و منزلت آنان است؛ ولی به طور کلی باید اذعان داشت که «زن در شاهنامه دارای قدر و منزلتی برابر با مردان نیست و

بارها و بارها از زبان قهرمانان مرد این حماسه مورد سرزنش قرار گرفته است». فضای حاکم بر حماسه و شخصیت‌های آن به شکلی است که نگاهی بدبینانه نسبت به زن دارند؛ «مهراب، رستم، افراسیاب و پاره‌ای دیگر از قهرمانان شاهنامه، نکوهنده‌ی زنان اند و فردوسی به پیروی از قهرمانان حماسه‌خویش، گاه از زنان به نیکی و گاه به بدی یاد می‌کند؛ اما آنچه انکار ناپذیر است، این است که حماسه در زنان به چشم انسان‌هایی ناتمام می‌نگرد» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۳). اینکه نگاه به زن در قرون گذشته توأم با بدبینی و از روی حقارت بوده است جای شکی نیست و همین نوع نگاه در شاهنامه هم تأثیر گذار بوده است. از جمع بندی این سخنان می‌توان نتیجه گرفت که سیمای کلی زن در شاهنامه تا حدودی متعادل است: نه زن ستیزانه و نه زن سالارانه.

۴-۱. شخصیت زنان شاهنامه

نویسندگان، شخصیت داستان را به دو روش «مستقیم» و «غیرمستقیم» معرفی می‌کنند. «در معرفی مستقیم، نویسنده رک و صریح شخصیت داستان را معرفی می‌کند. در معرفی غیرمستقیم، نویسنده با عمل داستانی شخصیت را معرفی می‌کند» (سلیمانی، ۱۳۶۵: ۴۸). فردوسی به هر دو روش شخصیت‌هایش را معرفی می‌کند؛ ولی معرفی غیرمستقیم درست‌تر و دقیق‌تر بیان‌کننده شخصیت یک فرد خواهد بود؛ زیرا «در یک اثر دراماتیک، برای معرفی شخص بازی (شخصیت)، به توصیف احوال و خصوصیات اخلاقی او نمی‌پردازند بلکه موقعیتی فراهم می‌آورند؛ یعنی داستانی می‌سازند تا شخص بازی به اقتضای خلق و خوی خود، در چهارچوب آن داستان، با اعمال خود، خود را معرفی کند» (مکی، ۱۳۷۱: ۳۲). در این مقاله بررسی شخصیت‌های زنان بر اساس عمل داستانی شان صورت گرفته است نه آنچه که حکیم طوس در توصیف آنها بیان داشته است.

زنان شاهنامه دارای شخصیت‌های متنوع و گوناگونی هستند. «توصیف‌ها و تصویرسازی‌های فردوسی از شخصیت‌های شاهنامه به گونه‌ای است که با مقایسه آنها و نظریه‌های شخصیت‌شناسی در دانش روانشناسی، می‌توان به نوع شخصیت روان‌شناختی ایشان پی برد» (قبول، ۱۳۸۸: ۶۶). از این منظر در شاهنامه هیچ‌گاه با زنانی روبرو نمی‌شویم که تنها ویژگی‌های شخصیتی منفی داشته باشند و در اکثر مواقع ویژگی‌ها و خصایص نیک و بد در زنان شاهنامه در هم تنیده است. گاه نیز به زنانی برمی‌خوریم که دارای ویژگی‌های مثبت و نیک هستند و خصلت‌ها و منش‌های زشت و منفی در آنها دیده نمی‌شود. برخی زنان دارای شخصیت‌های پیچیده‌ای هستند که در هر داستان، بنا بر روند آن داستان و نیز ویژگی‌های شخصیت خود آنها، به شکل‌های گوناگونی بروز می‌یابد؛ گاه مثبت و گاه منفی. سودابه از همین زنان است که تنها رویه‌بد او نمایان شده است و دیگر روی او باز شناخته نشده است. «بیشتر زنان شاهنامه مکار و نیرنگ‌بازند و یا به خوی ناخوش دیگری دچارند» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۷). اکثر زنان شاهنامه دارای منش و رفتار مثبت و درخور اعتنائی هستند و حتی برخی که خوی بد و زشتی هم دارند، منش‌ها و اخلاق خوبشان بر آن بدی چربش دارد. در بین زنان مهم شاهنامه تنها سودابه است که بدکارگی او را به هیچ وجه نمی‌توان از یاد برد و دیگران یا مثبت‌اند و یا ویژگی‌های مثبت‌شان بر ویژگی‌های منفی‌شان غلبه دارد.

۱-۵. نقش کلی زنان در شاهنامه

تئودور نولدکه^۱، مستشرق و شاهنامه شناس معروف آلمانی، دربارهٔ مقام زن در شاهنامه می‌نویسد: «در شاهنامه زنان نقش فعالی ایفا نمی‌کنند؛ تنها زمانی ظاهر می‌شوند که هوس یا عشقی در میان باشد» (نولدکه، ۱۳۸۴: ۱۱۵). البته این گفته به هیچ وجه پذیرفتنی نیست؛ زیرا نقش زنان در شاهنامه بیش از این هاست و پیچیده تر از آن است که در یک جمله خلاصه شود. اگر بگوییم زنان هیچ نقشی در داستان های شاهنامه ایفا نمی‌کنند و یا حتی بگوییم نقش مهمی ایفا نمی‌کنند، هم در حق زنان و هم در حق زنان شاهنامه اجحاف کرده ایم. «در هیچ داستانی از شاهنامه نمی‌توان مدعی شد که داستان بدون نقش و تأثیر و حضور زن پایان پذیرد» (اکبری، ۱۳۸۰: ۶۲)؛ البته این جمله هم کمی اغراق آمیز است؛ زیرا در برخی داستان های شاهنامه اصلاً زنی حضور ندارد و در برخی دیگر که زنی هم حضور دارد، ممکن است نقش مؤثری نداشته باشد.

همانطور که گفته شد همهٔ نقش هایی که زنان در شاهنامه ایفا می‌کنند دارای وزن و بسامد یکسان نیستند. اگرچه در هر داستان، اثر گذاری، شخصیت و حضور زنان با هم متفاوت است و گاه این حضور و تأثیر کم و گاه زیاد می‌شود؛ ولی هیچ گاه نمی‌توان گفت زنان هیچ نقشی در داستان های شاهنامه ندارند؛ تنها می‌توان گفت در برخی داستان ها، آنها کمتر نقش دارند و تأثیر کمتری در روند داستان می‌گذارند و در برخی پرننگ تر و مؤثر تر به ایفای نقش می‌پردازند. زینب یزدانی نقش زن شاهنامه را فاعلانه می‌داند: «در میان ادبیات منظوم گذشته، شاهنامه تنها کتابی است که زن نقش اساسی و فاعلانه در آن ایفا می‌کند. در شاهنامه زندگی زنانی را می‌خوانیم که تأثیر شگرف و عجیبی در ایجاد بعضی از وقایع و حوادث دارند» (یزدانی، ۱۳۷۸: ۵۰). برخی دیگر نیز آن را تأیید می‌کنند: «نخستین امتیازی که از رهگذر استقلال عملکرد و اتصاف به خردمندی برای شخصیت های زن در شاهنامه به دست می‌آید، قرار گرفتن در کانون حوادث و ایفای نقش های تعیین کننده و سرنوشت ساز است» (عباسی، قبادی، ۱۳۸۹: ۱۳۰).

زنان شاهنامه نقش های متفاوتی را می‌پذیرند همچنان که «تنوع و تعدد نقش آفرینی زن در شاهنامه به گونه ای است که تقریباً بیشتر نقش های زنانه ممکن در یک اجتماع کهن را در بر می‌گیرد که البته در این میان غلبه با نقش های مثبت است» (عباسی، قبادی، ۱۳۸۹: ۱۲۷)؛ البته اگر منظور شخصیت های متنوع باشد درست تر است تا نقش های متنوع؛ زیرا نقش زنان شاهنامه بیشتر درباری و متناسب با شخصیت درباری آنهاست. قدمعلی سرامی در مورد نقش مثبت زنان نظر دیگری دارد: «بیشتر زنان شاهنامه عهده دار نقش های منفی در داستان های آنهاست» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۶)؛ او در جایی دیگر اذعان می‌کند که «در شاهنامه به مواردی بر می‌خوریم که بر دست زنان کارهای بزرگی صورت می‌گیرد» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۰). این نشان دهندهٔ آن است که بررسی دقیق و کاملی در مورد شخصیت و نقش زنان شاهنامه صورت نگرفته است.

باید در نظر داشت که شخصیت و نقش زنان در شاهنامه باید با شخصیت و نقش پهلوانان و شاهان و

۱. Theodore Noldke

شاهزادگان تناسب داشته باشد؛ چرا که عدم تناسب بین شخصیت‌های زن و مرد باعث دوگانگی و عدم توازن در داستان‌ها می‌شود: «رعایت تناسب شخصیتی بین پهلوانان و دلیر مردان و شاهزادگان مرد، با زنان در شاهنامه بسیار مهم است. توقع همین است کسی که با رستم، سهراب، اسفندیار و پهلوانان دیگر زندگی می‌کند، باید به لحاظ خصلت‌های فردی و اجتماعی حداقل با آنها متناسب باشد» (اکبری: ۱۳۸۰: ۶۷). از این منظر، زنان شاهنامه، شخصیت‌ها و نقش‌های ضعیفی ندارند؛ البته این به معنای محوری بودن نقش آنان نیز نیست. یکی دیگر از مواردی که باید به آن توجه داشت، این است که فضای شاهنامه یک فضای حماسی است و در این فضای کلی نمی‌توان انتظار داشت که زنان هم پای مردان نقش آفرینی کنند. در حماسه با توجه به ساختار و شکل داستان‌های آن، که بیشتر به رزم‌ها و جنگ‌های بین پهلوانان و بزرگان و شاهان پرداخته می‌شود، به زنان مجال نقش آفرینی‌های بزرگ داده نمی‌شود. با این حال و با وجود احاطه فضای حماسی بر شاهنامه، باز هم شاهد حضور و نقش مؤثر زنان در برخی داستان‌ها هستیم.

۲. تحلیل شخصیت و نقش زنان در داستان‌های شاهنامه

زنان در داستان‌های شاهنامه کمتر نقش‌های اصلی را بر عهده دارند. زنان عمدتاً نقش‌های مکمل مردان را ایفا می‌کنند؛ حال به عنوان همسر شاه، شاهزاده، مادر شاهان و پهلوانان و یا نقش‌های فرعی تر. در داستان‌های عشقی شاهنامه بین نقش زنان و مردان برابری بیشتری پیدا می‌شود. تأثیرگذاری هر یک از زنان شاهنامه، در روند داستان‌هایی که در آنها نقش دارند، هیچ ربطی به نوع نقش آنها ندارد؛ ممکن است زنی نقش دین‌پایه‌ای مثل کنیزی داشته باشد؛ ولی اثرگذاری او در داستان‌انکارنشده‌ی باشد. نقش‌هایی را که زنان شاهنامه در داستان‌ها ایفا می‌کنند، می‌توان به چند دسته تقسیم کرد که در ذیل آمده است. اکثر این نقش‌ها پیرامون و درون دربار شکل می‌گیرند که مربوط به فضای شاهنامه است.

۱-۲. پادشاهی: با آنکه نقش پادشاهی بیشتر نقشی مردانه است؛ ولی چند زن در شاهنامه نقش پادشاهی را بر عهده دارند و کمابیش پادشاهان درستکار و دادگری هستند. در این میان تنها همای، قیدافه و ملکه هند نقش‌های مهم و درخور تأملی دارند:

- همای چهارزاد: همای دختر و همسر بهمن و مادر داراب است. او اولین پادشاه زن ایرانی است و پادشاهی دادگر و بخشنده و خردمند است. حتی فردوسی در این خصایص او را بالاتر از پدر می‌داند:

به رای و به داد از پدر در گذشت همه گیتی از دادش آباد گشت

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۷۷۳)

او در عین حال قدرت طلب و جاه‌خواه است؛ تا آنجا که حتی از عشق مادر و فرزندی می‌گذرد و کودکش را راه می‌کند تا تاج و تخت را از دست ندهد:

ز پیش همایش برون تاختند به آب فرات اندر انداختند

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۷۷۴)

او از جمله زنانی است که خوی نیک و بدش در هم تنیده‌اند و از جمله شخصیت‌های یکتای شاهنامه

است. همای به عنوان پادشاه، نقشی محوری در داستان‌ها دارد. خصوصاً پنهان کردن فرزند و رها کردن او و به آب انداختنش، اقدامی است که داستان داراب و گازر را به وجود می‌آورد (شبهات این داستان به داستان موسی (ع) جالب توجه است). همای وقتی به حکومت و پادشاهی می‌رسد، از عهده‌داری برمی‌آید. اهل داد و دهش و بخشش و آبادانی و نیکویی و خدمت به مردم و رفع رنج و تیمار ملت است. مثل یک سیاستمدار توانمند در جهت فقرزدایی و کاهش رنج ضعیفا عمل می‌کند. تنها اقدام نازیبای او رها کردن فرزندش است که در آخر نیز از آن پشیمان و شرمند می‌شود:

که یزدان پسر داد و نشناختم به آب فرات اندر انداختم

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۷۸۱)

- قیدافه: قیدافه پادشاه اندلس است که «چهره خوشی از زن را در شاهنامه تصویر کرده است. فردوسی قیدافه را به خردمندی و بخشندگی می‌ستاید» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۲). او نیز همچون همای فرمانرواست و نقشی محوری بازی می‌کند ولی نقش او پررنگ‌تر و تأثیرگذارتر از همای است. خردمندی و هوشمندی و دوراندیشی این زن مثال زدنی است. او قدرتمندانه منطقه حکومتی خود را اداره می‌کند:

زنی بود در اندلس شهریار خردمند و بالشکری بی شمار

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۸۱۷)

حضور او در داستان اسکندر رنگ و بوی خاصی به داستان می‌دهد و نقش او تا آنجا مؤثر است که بزرگی و قدرت اسکندر را در نظر مخاطب کاهش می‌دهد. همه اقدامات این زن از دوراندیشی و هوشمندی او سخن می‌گوید. دستور کشیدن تصویر اسکندر، خلوت کردن با اسکندر و راضی کردن و قول گرفتن از او و نیز اعتماد نکردن به قول اسکندر. از ویژگی‌های دیگر او قدرتمندی و صلابت و اتکا به نفس است که باعث می‌شود هیچ‌گاه در برابر اسکندر قدرتمند، احساس خواری و ذلت نکند و با قدرت در برابر او بایستد و او را از تصمیمش منصرف کند. صلابت او تا آن حد است که در خلوتش با اسکندر او را بی دفاع و خوار می‌کند. همچنان که خطاب به او می‌گوید:

به مردی تو گستاخ گشتی چنین که مهتر شدی بر زمان و زمین

همه نیکوییها ز یزدان شناس و زو دار تا زنده باشی سپاس...

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۸۲۳ تا ۸۲۵)

- ملکه هند (مادر طلخند و گو): ملکه هند هوشمند و دادگر و پرهیزگار و مادری دلسوز و دل‌نازک است. او «به خوبی از عهده‌داری کشور خویش برمی‌آید. در زندگی این زن از آغاز تا پایان نقطه سیاهی دیده نمی‌شود» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۵). پس از آنکه شوی اول و سپس شوی دومش می‌میرند، بزرگان پس از ذکر شایستگی او، او را برای پادشاهی برمی‌گزینند:

همان به که این زن بود شهریار که او ماند زین مهتران یادگار

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۱۱۳)

نقش او بیشتر یک پند دهنده مهربان و دلسوز است که با عاطفه مادری جمع شده است. وقتی به پادشاهی می‌رسد فرزندانش را به خوبی پند و اندرز می‌دهد و شرط پادشاهی آن دورا کمال و مرگ

اندیشی و دادگری و پرهیزگاری می‌داند:

چنین گفت مادر به هر دو پسر که تا از شما با که یابم هنر
چو دارید هر دو ز شاهی نژاد خرد باید و شرم و پرهیز و داد

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۱۱۴)

او به قدری هوشمند و عادل است که بین فرزندان‌ش فرق نمی‌گذارد و انتخاب پادشاه از بین آن دو را به داوری بزرگان می‌سپارد. می‌توان گفت نازک دلی این مادر و مهربانی اوست که باعث ساخت شطرنج می‌شود. (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۱۲۶)

- پوراندخت: پوراندخت از دیگر پادشاهان زن شاهنامه است که به گفته فردوسی نام نیک از خود به جای می‌گذارد و به داد و بخشش می‌پردازد:

چنین گفت پس دخت پوران که من نخواهم پراگندن انجمن
کسی را که درویش باشد ز گنج توانگر کنم تا نماند به رنج

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۳۴۱)

او مدت کمی پادشاه است و تنها کاری که از او بیان می‌شود، کشتن کشته‌آردشیر، پسر شیرویه است. او اقدام خاصی نمی‌کند که بتوان ویژگی‌های شخصیت‌ش را از آن دریافت کرد.

- آزرمدخت: او نیز مدتی کوتاه پادشاهی می‌کند و به داد و دهش می‌پردازد:

همه کار بر داد و آیین کنیم کزین پس همه خشت بالین کنیم

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۳۴۲)

اتفاق مهمی نیز در دوران او نمی‌افتد و نقش خاصی ایفا نمی‌کند.

۲-۲. همسری شاهان: شهبانویی تقریباً جزو نقش‌های محوری محسوب می‌شود؛ ولی در این میان تنها چند زن هستند که نقش‌های درخور تأملی ایفا می‌کنند و در داستان‌ها تأثیر گذارند. سیندخت، سودابه، کتایون، سپینود، گردیه و شیرین از این جمله‌اند.

- ارنواز و شهرناز: ارنواز و شهرناز، نخستین زنان شاهنامه که دختران یا خواهران جمشید، همسران ضحاک و سپس فریدون‌اند. این دو نقش تأثیر چندانی در روند داستان‌ها ندارند. در مورد شهرناز سخن خاصی گفته نمی‌شود تا بتوان شخصیت او را کاوش کرد و تنها کار مهم او به دنیا آوردن سلم و توراز پشت فریدون است. ولی ارنواز نسبت به شهرناز نقش بیشتری دارد. او سخنور و هوشمند و رایزن است. او پس از آنکه ضحاک کابوس از بین رفتن فرمانروایش را می‌بیند، ابتدا او را آرام می‌کند و سپس چاره اندیشی می‌کند و او را راهنمایی می‌نماید:

به شاه گرانمایه گفت ارنواز که بر ما بیاید گشادنت راز
توانیم کردن مگر چاره‌ای که بیچاره‌ای نیست پتیاره‌ای

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۹)

از لحاظ آرکی تایپ و اسطوره شناسی، آنها «آنیمای وجود جمشیدند که بر اثر بی‌خردی از او دور شده و به اسارت ضحاک درآمده‌اند... و فریدون آنان را آزاد می‌کند» (موسوی، خسروی، ۱۳۸۷: ۱۵۰).

شهرناز و ارنواز تقریباً نقش خنثایی در سرنوشت خویش دارند و بیشتر تابع حوادثی هستند که پیرامونشان رخ می‌دهد. نکته جالب آن که نام ارنواز بیشتر بر زبان حکیم توس می‌آید. این امر احتمالاً به دلیل آن است که او مادر ایرج است و فردوسی خواسته است تا مقام بالاتری به او بدهد.

- سیندخت: سیندخت همسر مهرباب کابلی و مادر رودابه است. او «زنی بود تیزهوش و کارآمد و دوراندیش و رایزن» (بصاری، ۱۳۵۰: ۴۶). سرامی او را این چنین معرفی می‌کند: «آمیزش خردمندی و وقار با عواطف زنانه و مادرانه در شخصیت این زن به راستی تحسین برانگیز است. او در نهایت زیرکی و کاردانی کار عشق دختر خویش رودابه را با زال، جهان پهلوان زاده ایرانی به سامان می‌آورد» (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۳۶). او از آن دسته از زنانی است که عرض نقشش بیش از طول آن است. «سیندخت در نوع خود زنی یگانه است. استحکام شخصیت و کفایت و دانایی او در میان زنان کدبانو و میانه سال شاهنامه دارای درخشندگی خاصی است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۶).

همه اقداماتی که سیندخت در راستای داستان انجام می‌دهد به ثمر می‌نشیند و نتیجه آن رسیدن زال و رودابه به هم است و به دنبال آن به دنیا آمدن یگانه پهلوان شاهنامه. چاره‌گری و تیزهوشی او در تمام این اقدامات مشهود است. سیندخت رنج شوهر را سخاوتمندانه بر خود می‌خرد و بار مسؤلیت‌ش را می‌پذیرد. چاره او این است که خود به عنوان فرستاده مهرباب نزد سام برود و با او مانند یک سفیر سخن بگوید. «دیدار سیندخت با سام و شایستگی و لیاقتی که این بانوی ارجمند از خود نشان می‌دهد، سام را با پیوند زال و رودابه هم داستان می‌کند» (موسوی، خسروی، ۱۳۸۷: ۱۳۹). از رفتنش به سوی سام نیز شجاعت و اتکای به نفسش معلوم می‌شود:

چو شد ساخته کار خود برنشست چو گردی به مردی میان را بیست
یکی ترگ رومی به سر بر نهاد یکی باره زیر اندرش همچو باد
بیامد گرازان به درگاه سام نه آواز داد و نه بر گفت نام
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۸۶)

او سخنور نیز هست؛ زیرا هم شوهرش مهرباب و هم سام پهلوان را با سخنانش مجاب و قانع می‌کند.
- سودابه: سودابه دختر شاه‌هاماوران و همسر کیکاووس پادشاه ایران است. سودابه زنی است که متأسفانه تنها یک بعد شخصیتش دیده شده و تنها ویژگی‌های بد و زشت کرداری‌های او ذکر شده است، در حالی که او خصوصیات خوبی هم دارد، هر چند که این خصوصیات برجسته نیستند. «سودابه زنی است که از زیبایی و رعنائی و مکاری و لوندی و زبان آوری به نحو کامل برخوردار دارد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۱). اما اولین صفتی که از این زن برداشت می‌شود وفاداری او به همسرش به هنگام اسارت است؛ وقتی شوهرش را بر پدر نیرنگ بازش ترجیح می‌دهد. «سودابه با همه کژ کرداری‌هایش چهره‌ای راستین از زن است و نقطه‌های روشن نیز در سرگذشت او توان یافت که یکی از آنها وفاداری وی به شوی به هنگام اسارت او در بند شاه‌هاماوران است» (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۳۶)؛ آنچنان که می‌گوید:

جدایی نخواهم ز کاوس گفت و گر چه لحد باشد او ران هفت
چو کاوس را بند باید کشید مرابی گنه سر بیاید برید
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۹)

این وفاداری یکی از دلایلی است که کیکاووس در داستان سیاوش از خون او می‌گذرد. ولی هوسبازی، نیرنگسازی، دروغ‌گویی و سنگدلی او در داستان سیاوش تا حدی است که این صفت خوب، هیچ به چشم نمی‌آید. نقش این زن به قدری قدرتمند و تأثیرگذار است که در تمام تراژدی سیاوش سایه انداخته است. «این زن که نمونه برجسته یک زن نابکار است، هم شهوتران است و هم حسابگر» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۲). تمام کارها و کنش‌های سودابه در راستای رسیدن به خواسته‌اش است؛ مهربانی‌ها، دلربایی‌ها، وعده‌ها و تهدیدهایش. و پس از آنکه سیاوش او را نمی‌پذیرد، هر نیرنگ و زشتکاری و دروغی به کار می‌بندد تا او را بدنام کند و از او انتقام بگیرد. «سودابه از به کار بردن هیچ مکرری در راستای کام یافتن از ناپسری خویش روی گردان نیست» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۷). اصرار او به نیرنگ بازی و نپذیرفتن خطای خویش دلالت بر گستاخی و یکدندگی او دارد. دلیل اصلی تمام سیه‌روزی‌های سیاوش اوست و اوست که با کارهایش شاه را بدگمان می‌کند تا سیاوش از این بدگمانی خودخواسته به جنگ با افراسیاب رود و موجبات مرگ خویش را فراهم سازد. به همین دلیل اولین خونی که رستم در خونخواهی سیاوش می‌ریزد، خون اوست.

- **کتایون:** کتایون دختر قیصر روم، همسر گشتاسب و مادر اسفندیار است. او زنی وفادار، جسور، خردمند و رایزن است با آنکه اسفندیار او را رایزن نمی‌داند. جسارت او آنجاست که همسرش را خود می‌گزیند و در انتخاب او اصرار می‌ورزد. نقش او در سرنوشت گشتاسب بی‌بدیل است: «گشتاسب تا زمانی که همدل و همراز کتایون است فراز می‌رود و وقتی از او دور می‌شود فرود می‌آید» (موسوی، خسروی، ۱۳۸۷: ۱۴۴).

کتایون نیز مانند دیگر زنان شاهنامه نقشی کلیدی ندارد. تنها نقش مهم او با آنکه شاید بی‌اهمیت جلوه کند تشویق گشتاسب به رفتن برای دیدن رزم دامادهای قیصر است که سرنوشت داستان را تغییر می‌دهد. وفاداری او به قدری زیاد است که حتی حاضر می‌شود از کاخ قیصر اخراج شود ولی با همسرش بماند. «کتایون در نهایت وفاداری با شوی خویش در روزگار آوارگی در روم سر می‌کند» (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۳۷). او بخرد و رایزن نیز هست. اندرزهای او به فرزندش اسفندیار که او را از رفتن به جنگ رستم منع می‌کند، قابل تأمل است «که حاکی از فرزاندگی و بانومندی اوست» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۰: ۴۱). سرامی نیز چنین نظری دارد: «اندرزهای این زن به اسفندیار فرزند خویش به هنگامی که آهنگ رفتن به زابلستان دارد، نمودار خردمندی و بزرگواری او است» (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۳۸)؛ آنجا که می‌گوید:

ز گیتی همی‌پند مادر نیوش به بد تیز مشتاب و چندین مکوش ...
 مده از پی تاج سر را به باد که با تاج شاهی ز مادر نژاد

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۷۱۶ و ۷۱۷)

و در آخر نیز، این پیش‌بینی اوست که به حقیقت می‌پیوندد؛ ولی دیگر مویه و زاری کار گشا نیست. - **همسر گشتاسب:** همسر گشتاسب کسی است که در یک رویداد به صحنه می‌آید و به سرعت نیز محو می‌شود. نقش او با آنکه کوتاه است؛ ولی بسیار مهم و اثرگذار است. فردوسی او را این چنین معرفی می‌کند:

زنی بود گشتاسب را هوشمند خردمند و از بد زبانش به بند

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۶۷۷)

سرامی نیز او را این چنین می ستاید: «هوشمندی زن گشتاسب و چستی و چالاکگی وی که پس از کشته شدن لهراسب و تاراج بلخ به دست تورانیان، جامه ترکان در می پوشد و سواره از بلخ سفر می کند... و شوی را از هجوم کهرم به پایتخت و رویدادهای شوم دیگر می آگاهاند، در شاهنامه سند افتخار زنان ایران زمین تواند بود» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۱).

- دختر اردوان: تنها اقدام مهم دختر اردوان که اردشیر با او ازدواج می کند، این است که به خواسته برادران و برای انتقام پدرش تصمیم می گیرد همسرش را مسموم کند که به نتیجه هم نمی رسد:

ورا جان و دل بر برادر بسوخت به کردار آتش رخس بر فروخت
ز اندوه بستد گرنامه زهر بدان بُد که بردارد از کام بهر

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۷۵)

نتیجه این اقدام این است که پادشاه از وجود فرزندش، ۷ سال بی خبر می ماند و ماجراهای شاپور شکل می گیرد. به عقیده سرامی «دختر اردوان خائن و نیرنگ باز است» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۸)؛ ولی او بیشتر انتقام جوست و این انتقام جویی سبب ساز این خیانت و نیرنگ است.

- مریم: مریم دختر قیصر روم و همسر خسرو پرویز زنی خردمند و باهوش و زیرک است. نقش او در داستان پرویز پررنگ نیست و در حاشیه قرار دارد. به جز زادن شیرویه مهم ترین کار او حل اختلاف میان نیاطوس، عموی خویش و بندوی، دایی شوهرش است که با زیرکی و هوشمندی این کار را انجام می دهد:

همان نیز مریم زن هوشمند که بودی همیشه لبانش به پند
بدو گفت رو با برادر پدر بگوای بداندیش پر خاشخو...
ز قیصر شنیدی که خسرو ز دین بگردد چو آید به ایران زمین؟
مگو ایچ گفتار نا دلپذیر تو بندوی را سربه آغوش گیر

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۲۶۷)

او در آخر سر نوشت غم انگیزی دارد و به دست هووی خویش، شیرین کشته می شود.

- همسر خاقان چین: همسر خاقان چین شخصیت مهم و قابل بحثی نیست و نقش غیر مستقیم او در کشته شدن بهرام چوبین است که او را مطرح می کند. سرامی او را این چنین معرفی می کند: «خاتون همسر خاقان چین خائن و زودباور است... خیانت پیشگی و نادانی این زن است که موجبات قتل بهرام چوبین داماد او را بفرام می آورد» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۸). البته او خائن نیست بلکه نادان است و این نادانی و ساده لوحی او ست که باعث مرگ بهرام می شود.

- شیرین: شیرین همسر خسرو پرویز را می توان جزو زنان دلربای شاهنامه نام برد که به فنون دلبری نیز به خوبی آگاهند. او بسیار دل نازک و لطیف است که حتی یک لحظه دوری پرویز را تاب ندارد. او عاشق پیشه و وفادار و زیرک است و در عین حال حسود و سنگدل. «شیرین وفادار و دلربا اما در عین

حال رشک‌ورز و سنگدل است» (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۳۹). او با خوراندن زهر به مریم، بزرگ بانوان شبستان پرویز رشک و حسد خود را آشکار می‌کند:

ز مریم همی بود شیرین به درد همیشه ز رشکش دور خساره زرد
به فرجام شیرین ورا زهر داد شد آن نامور دخت قیصر نژاد

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۳۰۵)

حسادت و سنگدلی او را شاید در هیچ یک از زنان شاهنامه نتوان سراغ گرفت. این حسادت بیشتر از عاشق پیشگی او نشئت می‌گیرد.

به هنگام زندانی شدن پرویز، او تیماردار و غمخوار همسرش می‌شود و پس از کشته شدن پرویز خود را در کنار همسر هلاک می‌کند که اینها از نشانه‌های وفاداری اوست. «وفاداری شیرین به شوی که حتی پس از مرگ پرویز نیز ادامه می‌یابد شورانگیز و دلکش است» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۷). نقش مهم و غم‌انگیز او پس از مرگ پرویز است؛ آنجا که شیرویه را کاملاً ناکام می‌گذارد و با او مجادله می‌کند:

بر آشفست شیرین ز پیغام او وزان پر گنه زشت دشنام او
چنین گفت کآنکس که خون پدر بریزد مباداش بالا و بر

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۳۳۴)

تکبر و غرور او وقتی آشکار می‌شود که از رفتن به بارگاه شیرویه خودداری می‌کند و در دفاع از پاکی خود به زیبایی سخن می‌گوید. او دو درخواست از شیرویه می‌کند. یکی آنکه گنج‌هایش را به او بازدهد و دیگر آنکه او را با جسد شوهر تنها بگذارد؛ تا هم شیرویه هرگز دستش به او نرسد و هم مال و گنج خود را باز پس گیرد. این دو خواهش از زیرکی او حکایت دارد.

۳-۲. شاهزادگی: زنان شاهنامه اکثراً در این نقش بازی می‌کنند. در این میان رودابه، سودابه، تهمینه، فرنگیس، منیژه، کتایون و مالکه از جمله مهم‌ترین این زنان هستند که هر کدام در داستان‌ها نقش‌های متفاوتی ایفا می‌کنند.

- رودابه: رودابه دختر مهرباب کابلی، همسر زال و مادر رستم است. او را در ابتدا یک عاشق پیشه کامل می‌یابیم که برای رسیدن به خواسته‌اش از هیچ کار فروگذار نیست. داستان این عشق یکی از پر فراز و نشیب‌ترین داستان‌های عشقی شاهنامه است. «بین داستان‌های عاشقانه شاهنامه از همه عالی‌تر و کامل‌تر داستان دلدادگی رودابه و زال است» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۰: ۳۰). پس از آن رودابه دیگر نقش مهمی ایفا نمی‌کند و تنها نقش مادری دلسوز و مهربان و نگران را در حاشیه بازی می‌کند. با آنکه رودابه عمری طولانی دارد و حتی پس از مرگ رستم هم زنده است ولی تنها نقش‌های مهم و تأثیرگذار او یکی کارهای عاشقانه‌ای است که برای رسیدن به زال می‌کند و دیگری به دنیا آوردن رستم است و در نقش مادری جلوه خاصی ندارد. بیشترین جلوه شخصیتی او عاشق پیشگی و احساساتی بودن اوست که هم در جریان عشقش و هم در جریان مرگ فرزندش نمود دارد. «رودابه الهه عشق زال است. او زنی است خردمند، تدبیرگر و دانا که همزاد و همراه اسطوره زال است» (موسوی، خسروی، ۱۳۸۷: ۱۴۳). او وصف عاشقی خود را این گونه به پرستندگانش می‌گوید:

که من عاشقم همچو بحر دمان از او بر شده موج تا آسمان
 پر از پور سام است روشن دلم به خواب اندر اندیشه زو نگسلم
 همیشه دلم در غم مهر اوست شب و روزم اندیشه چهر اوست

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۶۶)

سرّامی رودابه را نیرنگباز می‌داند؛ زیرا «رودابه به نیرنگ با میانجیگری زنی که خود را فروشنده هدا یا و گوهرها می‌نمایاند با زال رابطه عاشقانه برقرار می‌کند» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۶۹۷)؛ ولی اقدام او به نیرنگ شباهتی ندارد؛ زیرا زال هم عاشق اوست و عشق این دو در شرایطی است که نمی‌توان آن را علنی نمود. مهم‌ترین کار رودابه زادن رستم است. از او موجودی چون رستم به وجود می‌آید که در تولد از پهلوی مادر بیرون کشیده می‌شود و قهرمان بلا منازع این حماسه است:

فروریخت از مژه سیندخت خون که کودک ز پهلوی کی آید برون

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۹۷)

- منیژه: داستان دلدادگی منیژه دختر افراسیاب و بیژن جزو مشهورترین داستان‌های عاشقانه شاهنامه است. او دختری جسور و عاشق پیشه است؛ ولی این جسارت و عاشقی کار دست او و بیژن می‌دهد. تأثیرگذارترین نقش منیژه در روند داستان، بیهوش کردن و بردن بیژن به کاخ افراسیاب است که نقطه عطف داستان بیژن و منیژه می‌شود. او یک عاشق کامل است؛ زیرا برای اینکه بیژن نزدش بماند هر کاری می‌کند، حتی اگر آن کار به ضررش باشد. می‌توان برخی اقدامات او را از روی بی‌فکری و سست‌رایی بدانیم. «منیژه هوسباز و نیرنگباز است و برای هر چه کامیاب‌تر شدن از بیژن داروی بیهوشی در شراب وی می‌ریزد و به کاخ شاه تورانش می‌برد» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۶۹۷):

بفرمود تا داروی هوشبر پرستنده آمیخت با نوش بر

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۴۳۹)

ولی او در نجات جان معشوقش نیز همه کار می‌کند: برایش غذا تهیه می‌کند، به نزد رستم می‌رود و هر آنچه او می‌گوید انجام می‌دهد. نکته دیگر آنکه وقتی بیژن به او بدگمان می‌شود از خود دفاع می‌کند و او را شرم‌منده می‌سازد؛ تا آنجا که بیژن از او پوزش می‌خواهد:

منیژه خروشید و نالید زار که بر من چه آمد بدروزگار
 بدادم به بیژن تن و خان و مان کنون گشت بر من چنین بدگمان
 پدر گشته بیزار و خویشان ز من برهنه دوان بر سرانجمن

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۴۶۱)

در آخر به کمک او و رستم، بیژن از چاه، رهایی می‌یابد.

- همای و به آفرید: همای و به آفرید، دختران گشتاسب، نقششان در حد حضور در داستان است؛ ولی همین حضور و اسارت آنهاست که باعث جنگ اسفندیار و ارجاسب می‌شود. پس از کشته شدن اسفندیار سخنان این دو خواهر در سرزنش پدر خردمندانه و عبرت آموز است: «سخنان همای و به آفرید... سرشار از صلابت مردانه، آکنده از مهربانی خواهرانه و آمیخته با صراحت حق‌گویانه است»

(سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۲):

نه سیمرخ کشتش نه رستم نه زال تو کشتی مر او را چو کشتی منال... (فردوسی، ۱۳۷۴: ۷۵۶)
 - مالکه: مالکه از نژاد شاهزادگان است که مادرش (نوشه از نژاد نرسی) به وسیله طایر ربوده می‌شود و او از این دو به دنیا می‌آید. او در داستان شاپور ذوالاکتاف تنها یک کار انجام می‌دهد؛ ولی این یک کار، بسیار مهم و مؤثر در روند داستان است. او که بر شاپور عاشق شده، راه ورود به دژ پدر خویش را به او می‌دهد و باعث پیروزی شاپور می‌گردد. به نظر سرامی او «هوسباز و خائن و نیرنگباز است» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۸)؛ البته این اقدام او بیشتر از سر انتقام جویی (ربوده شدن مادر) است تا خیانت و هوسبازی. پیغام او به شاپور این چنین است:

بگویش که با تو ز یک گوهرم هم از تخم نرسی کند آورم
 همان نیز با کین نه هم گوشه‌ام که خویش توام دختر نوشام
 مرا گر بخواهی حصار آن تست چو ایوان بیایی نگار آن تست

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۹۰۵)

نکته حائز اهمیت در شخصیت این زن، آن است که کسانی که در دژ مسئولیتی بر عهده دارند، چون دایه اش، گنجور و شرابدار، همه او را یاری می‌دهند و این نشان از قدرت و نفوذ او دارد.
 - سپینود: سپینود دختر سنگل پادشاه هند، نیز عاشق پیشه است و برای ماندن با عشقش همه کار می‌کند. نقش او با آنکه در سایه قرار دارد ولی مؤثر است. «سپینود باوفا، مهربان، فرمانبردار و رازدار است» (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۳۹). او غمخوار و رازدار شوهر است و برای رهایی او از هندوستان راه چاره‌ای می‌جوید و او را یاری می‌دهد. «چاره‌گری این زن باوفاست که سرانجام بازگشت بهرام گور از هند به ایران را میسر می‌کند» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۴):

سپینود گفت ای سزوار تخت بسازم اگر باشدم یار بخت...

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۰۰۵)

در پایان اوست که واسطه آشتی بین ایران و هند می‌شود.

۲-۴. پهلوانی و جنگجویی و سپهسالاری: در شاهنامه تنها دو زن پهلوان و جنگجو داریم که نامشان نیز نشان‌دهنده پهلوانی آن دو است: یکی گردآفرید و دیگری گردیه. گردآفرید نقش کوتاه ولی باصلابتی دارد؛ گردیه نقشش مهم‌تر و طولانی‌تر است و حتی به سپهسالاری لشکر نیز می‌رسد.
 - گردآفرید: گردآفرید دختر گزدهم مرزبان ایرانی است که تنها در یک صحنه از داستان سهراب ظاهر می‌شود ولی از ذهن خواننده شاهنامه هیچ‌گاه بیرون نمی‌رود. او دلیر و شجاع و در عین حال باهوش و زیرک است. «دلیری گردآفرید چندان است که سهراب را به تحسین و او می‌دارد» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۱):

شگفت آمدش گفت از ایران سپاه چنین دختر آید به آوردگاه

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۷۸)

نقش او کوتاه ولی پر قدرت است. جنگ او با سهراب نشان‌دهنده این است که ایرانیان حتی به

دختران خود نیز آموزش جنگی می‌داده‌اند. جنگ یک تنه او با سهراب نشان دلیری و شجاعت و گستاخی اوست. او زیرک و باهوش نیز هست زیرا سهراب را می‌فریبد و از چنگ او رهایی می‌یابد: بدانست کاویخت گردآفرید مر آن را جز از چاره درمان ندید... (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۷۸)

«گردآفرید با همه دلیری نیرنگ‌باز است و سهراب را می‌فریبد» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۷). البته این فریبکاری بیش از آنکه ناجوانمردانه باشد زیرکانه است. زیرا آن دو در جنگند و می‌توان این نیرنگ را جزو حیل‌های جنگی به حساب آورد. از دیگر ویژگی‌های او میهن پرستی است و یکی از دلایلی که سهراب را می‌فریبد همین ویژگی است.

- **گردیه:** «بهرام چوبینه خواهری داشت به نام گردیه که زنی باهوش و کاردان و خردمند بود» (بصاری، ۱۳۵۰: ۲۰۳). گردیه مهم‌ترین و پرآوازه‌ترین زن دوران تاریخی شاهنامه است. او واقعاً خردمند و کاردان و رایزن و اندرزگو است؛ از اقدامات او می‌توان این خصوصیات را دریافت. او در داستان‌های بهرام و پرویز عملاً یک نقش محوری و تأثیرگذار است و داستان‌ها با حضور او شکل می‌گیرند و فراز و فرود می‌یابند. این همه پهلوانی و رشادت و خردمندی از یک زن، جای بسی شگفتی است. او پس از بهرام به سپهسالاری سپاه او می‌رسد و در جنگ با تورگ دلاوری‌ها می‌کند. این زن بسیار خردمند و باهوش است. سرامی در مورد اندرزهای او می‌گوید: «سخنان اندرز آگین وی خطاب به برادرش بهرام چوبینه از دست پرمغزترین و نغزترین این گونه سخنان است» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۶). اندرزهای او به برادرش نشان خردمندی اوست:

چنین گفت داننده خواهر بدوی که ای پره‌نر مهتر نامجوی... (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۲۲۱)

او در برابر پیشنهاد ازدواج خاقان چین پس از مرگ برادرش، بسیار خردمندانه عمل می‌کند و با زیرکی درخواست او را رد می‌کند:

اگر من بدین زودی آیم به راه چه گوید مرا آن خردمند شاه
 خردمند بی شرم خواند مرا چو خاقان بی آزرم داند مرا
 بدین سوگ چون بگذرد چار ماه سواری فرستم به نزدیک شاه

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۲۸۵)

البته نمی‌توان او را زنی درستکار و مهربان نامید. خیانت او به شوهرش و کشتن او نشان دهنده بی وفایی، قدرت طلبی و جاه خواهی اوست: «گردیه هوسباز و بی‌وفاست. او شوی خویش گسته‌م را ناجوانمردانه خفه می‌کند تا به شبستان زرین خسرو پرویز راه یابد» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۸).

او «گذشته از رزم آوری، زنی بزم افروز نیز هست» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۶) زیرا پس از ازدواج با خسرو پرویز در بزمی جنگ خود با سپاهیان خاقان را به نمایش می‌گذارد و همگان را مبهوت هنر خویش می‌نماید. یکی دیگر از کارهای قابل توجه گردیه نجات مردم شهر ری به کمک هنرنمایی با یک گربه است که پرویز را وادار می‌کند تا حاکم بد کردار شهر ری را عزل کند:

بیاورد گردیه پس گریکی که پیدانبد گربه از کودکی
 فروهشته از گوش او گوشوار به ناخن بر از لاله کرده نگار

لب شاه ایران پر از خنده شد همه کهتران خنده را بنده شد
 ابا گردیده گفت کز آرزوی چه باید بگو ای زن خوبروی

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۲۹۴)

این داستان نمونه‌ای از تدبیر و خوش فکری و عدالت خواهی و ظلم ستیزی این زن را به نمایش می‌گذارد. او با این تدبیر هم پادشاه را به وجد می‌آورد و هم به خواسته خود می‌رسد.

۲-۵. **مادری:** مادران شاهنامه اکثراً سختی‌کش و رنج کشیده هستند. آنان پهلوانان و شاهان را به دنیا می‌آورند و در غم از دست دادن آنان رنج و عذاب می‌کشند و ناله و زاری می‌کنند. گاهی آنان وظیفه حفظ جان فرزندان خویش را برعهده می‌گیرند مانند فرانک و فرنگیس. گاهی نیز اندرزگوی فرزندانشان هستند. فرانک، رودابه، ته‌مین، جریره، فرنگیس، کتیون، مادر طلخند و گواز مهم‌ترین مادران شاهنامه‌اند.

- **فرانک:** فرانک، همسر آبتین و مادر فریدون است. او تمام ویژگی‌های یک مادر را داراست: مهربان و دلسوز، فداکار، پرتلاش و در عین حال اندرزگو و بلندنظر و دوراندیش:

فرانک بدش نام و فرخنده بود به مهر فریدون دل آکنده بود (فردوسی، ۱۳۷۴: ۲۱)

او برای نجات جان فرزندش از هیچ تلاشی مضایقه نمی‌کند. «او خویشکاری خود را به یاری نیروهای فراوانی از یک سو و نیروی تدبیر و اندیشه خود از سوی دیگر، به انجام می‌رساند» (موسوی، خسروی، ۱۳۸۷: ۱۳۶). مهم‌ترین نقش او در داستان فریدون و ضحاک همین است که در پایان باعث به فرمانروایی رسیدن فرزندش و برچیده شدن نظام پیداد می‌شود. فرانک در هنگام پند دادن به فریدون می‌گوید که شتاب مکن و:

جز این است پیوند آیین و کین جهان را به چشم جوانی مبین
 که هر کو نیسد جوانی چشید به گیتی جز از خویشتن را ندید

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۲۲)

چرا که ضحاک دارای سپاهی بزرگ است و تو را به راحتی سرنگون می‌کند، پس تو نیز باید سپاهی فراهم کنی. این گفتار و نصیحت هم دلسوزانه و مادرانه است و هم آینده‌نگرانه و نشان‌دهنده بلند نظری اوست. رفتار او در هنگام شنیدن خبر پیروزی فریدون نیز جالب توجه است:

نیایش کنان شد سر و تن بهشت به پیش جهان داور آمد نخست
 وزان پس کسی را که بودش نیاز همی داشت روز بد خویش راز
 یکی هفته زین گونه بخشید چیز چنان شد که درویش نشناخت نیز
 دگر هفته مر بزم را کرد ساز مهانی که بودند گردن فراز

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۳۱)

این بیت‌ها خداپرستی، اصالت نژاد و آداب دانی او را به خوبی نشان می‌دهند.

- **ته‌مین:** ته‌مین دختر شاه سمنگان، همسر رستم و مادر سهراب است. مهم‌ترین اقدام او رفتن به خوابگاه رستم است که جسارت و صراحت او را در بیان عشق و دلدادگی می‌نمایاند. او که مانند رودابه

از شنیده‌ها عاشق جهان پهلوان شده است «حتی از رودابه هم جسورتر و در اجرای مقصود خود مصمم‌تر است. بی‌پروا و صریح مانند چشمه‌ای روشن به خوابگاه رستم سرازیر می‌شود» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۰: ۳۸). دلایل ته‌مینه برای انتخاب رستم به عنوان همسر جالب توجه است: ۱. شاهی و پهلوانی رستم ۲. عاشقی ۳. فرزندی آوردن از پشت رستم ۴. یافتن رخس: (دلیل اول را پیشتر گفته است)

یکی آنکه بر تو چنین گشته‌ام
خرد راز بهر هوا کشته‌ام
و دیگر که از تو مگر کردگار
نشاند یکی پورم اندر کنار
سدیگر که اسپت بجای آورم
سمنگان همه زیر پای آورم

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۷۴)

مهم‌ترین نقش ته‌مینه زادن سهراب است و اینکه از نام و نشان پدر به او بگوید. پس از آن، او به سهراب هشدار می‌دهد که این راز نباید فاش شود، خصوصاً برای افراسیاب:

بدو گفت افراسیاب این سخن
نباید که داند ز سر تا به بن

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۷۶)

هشدار ته‌مینه نسبت به آگاهی افراسیاب از این راز، نشان دهنده بلندنظری و آگاهی او نسبت به جریان‌ها، نیرنگ‌ها و نزاع‌های سیاسی است. او در نقش مادری بسیار دلسوز و مهربان و ناشکیبا ظاهر می‌شود که هیچ تاب فراق فرزند را ندارد و در پایان نیز در غم از دست دادن او جان می‌دهد.

- **گلشهر:** گلشهر همسر پیران، پهلوان و وزیر هوشمند افراسیاب و مادر جریره است. گلشهر همواره در حاشیه اتفاقات است در نتیجه شخصیت خاصی ندارد. شاید به واسطه همسریش با پیران بتوان او را خردمند دانست. البته «نقش گلشهر به عنوان آئیمای مثبت در خویشکاری‌های خردمندان و سازنده پیران قابل انکار نیست» (موسوی، خسروی، ۱۳۸۷: ۱۴۱). او نقش مهمی را در داستان‌ها ایفا نمی‌کند و بیشتر یک واسطه است. آماده کردن جریره و فرنگیس برای ازدواج با سیاوش و رفتن به نزد فرنگیس برای خبر گرفتن از زاده شدن کیخسرو از اقدامات اوست.

- **جریره:** جریره دختر پیران، زن سیاوش و مادر فرود است. او زنی دلسوز و مادری مهربان و رنج‌کش است. کسی که با غم آشناست، نخست غم از دست دادن همسر و سپس غم فرزند. «جریره شاید مصیبت‌کش‌ترین زنان شاهنامه باشد. رنج و ناکامی او حتی از ته‌مینه و فرنگیس هم افزونتر است» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۰: ۴۵). به طور کلی جریره در داستان‌ها حضوری جدی ندارد و به مانند اکثر زنان شاهنامه در حاشیه است. مهم‌ترین اقدام او تحریک فرزندش به جنگ با تورانیان است که از وفاداری و دلبستگی او به سیاوش و خاندان او خبر می‌دهد:

برت را به خفتان رومی‌پوش
برو دل پر از جوش و سر پر خروش

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۳۱۷)

او به قدری دل‌نازک و ناشکیباست که غم فرزند را تاب نمی‌آورد و شکم خویش را در کنار جسد فرزند پاره می‌کند:

دو رخ را به روی پسر برنهاد
شکم بردرید و برش جان بداد

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۳۲۸)

- فرنگیس: فرنگیس دختر افراسیاب، همسر سیاوش و مادر کیخسرو است. او زنی شجاع، بزرگوار، استوار، قدرتمند، نازک دل، غمخوار و ریزن است. «فرنگیس زیبایی و لطف و فرهنگ را با هم جمع دارد و در جانبداری از نیکی و عدالت و وفاداری به شوهر و خانواده‌اش از زنان نمونه شاهنامه است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۴۶).

فرنگیس در داستان‌ها نقش تعیین کننده‌ای ندارد (به جز راهنمایی کیخسرو برای یافتن اسب) ولی حضورش همواره زیبا و دلگرم کننده است. او نمونه‌ای از زنانی است که همپای مردان، در راه رسیدن به اهدافشان، در تلاش و کوشش هستند. سیاوش با فرنگیس همه درددل‌هایش را می‌گوید و با او مشورت می‌کند و این نشانه رازداری و غمخواری و ریزی این زن است. اندرز او به افراسیاب وقتی که قصد کشتن سیاوش را دارد، بسیار شجاعانه و دوراندیشانه است. «چیره‌زبانی فرنگیس به هنگامی که می‌کوشد افراسیاب پدر خویش را از کشتن سیاوش شوی خود باز دارد، ستایش انگیز است. در شاهنامه این گونه سخن گفتن را از کمتر قهرمانی چه مرد، چه زن سراغ توانیم کرد» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۱):

بدو گفت کای پره‌نر شهریار چرا کرد خواهی مرا خاکسار
دلت را چرا بستی اندر فریب همی از بلندی نبینی نشیب
سر تاج داران مبر بی گناه که نپسندد این داور هور و ماه...

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۲۶۳)

شجاعت و دلیری و استواری او هنگام گریختن به ایران به همراه گیو و فرزندش، نمایان می‌شود به طوری که حتی بی پروا خود را به آب می‌زند و طول رودخانه را به همراه آنان شنا می‌کند:

به آب اندر افگند خسرو سیاه چو کشتی همی راند تا باز گاه
پس او فرنگیس و گیو دلیر نترسد ز جیحون و آن آب شیر

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۲۹۶)

«آنچه کیخسرو را عهده‌دار رسالتی بزرگ و دشوار در عرصه اسطوره و حماسه می‌کند، نمود برتری، شجاعت، خرد و توانایی فرنگیس است» (موسوی، خسروی، ۱۳۸۷: ۱۳۵). این زن در عین حال بسیار نازک دل و مهربان است و هر موقع فرصتی به دست می‌آورد در غم سیاوش مویه می‌کند و هیچ گاه او را از یاد نمی‌برد.

۶-۲. کنیزی: کنیزان هیچ گاه مقام والایی در داستان‌های شاهنامه ندارند و اکثراً خوار و بی‌اهمیت هستند. «نقش آنان در روند رویدادها، نقشی برخاسته از جنسیت آنان است. همان گونه که کنیز زال تمام اهمیتش در آن است که از زال بار می‌گیرد و شغاد را به دنیا می‌آورد» (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۴۲). همچنین است نقش ماه آفرید، کنیزک ایرج، مهم‌ترین کنیزان که نقش گنجوری هم دارند و حضورشان تأثیر گذار است گلنار، کنیز اردوان، و کنیز قیصر هستند.

- گلنار: گلنار کنیز و گنجور اردوان، شاهنشاه اشکانی، عاشق پیشه و جسور و بی‌پرواست و برای رسیدن به معشوقش همه کار می‌کند؛ حتی خیانت. «گلنار دزد و خائن و هوسباز است» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۷). نقش گلنار شاید کوتاه و به نظر بی‌اهمیت باشد؛ ولی می‌توان گفت یکی از دلایل به پادشاهی

رسیدن اردشیر کمک های اوست؛ به واسطه عشقی که به او دارد. جسارت و بی پروایی او آنجا مشخص می شود که به اردشیر ابراز عشق می کند و به او در رفتن به پارس یاری می رساند:

بیامد خرامان بر اردشیر پر از گوهر و بوی مشک و عبیر
بدان ماه گفت از کجا خاستی که پر غم دلم را بیاراستی
چنین داد پاسخ که من بنده ام ز گیتی به دیدار تو زنده ام

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۸۵۸)

- کنیزک قیصر: کنیز قیصر که اصلاً ایرانی است، باعث آزاد شدن شاپور ذوالاكتاف از چنگ قیصر می شود و با او به ایران می آید. تنها نقش او همین است و با آن که کوتاه است ولی مهم و کارگشاست. سرامی او را خوب و کامل معرفی می کند: «گنجور قیصر مهربان و باعاطفه است... انگیزه این زن در یاریگری شاه ایران انگیزه ای انسانی است. اگرچه در ظاهر کار او با آنچه گلنار می کند یکی است؛ اما در باطن او نه به خاطر هوس، بلکه به سبب عرق ملی و دل پاک و مهربانش است که به این کار دست می زند» (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۴۱). ناز کدلی و وطن پرستی او در این ابیات مشخص است:

کنیزک نبود ز شاپور شاد از آن کش ز ایرانیان بُد نژاد
شب و روز زان چرم گریان بدی دل او ز شاپور بریان بدی

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۹۰۹)

- آزاده: آزاده کنیزک چنگزن بهرام گور، هنرمند و بسیار نازک دل است:

کجا نام آن رومی آزاده بود که رنگ رخانش به می داده بود

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۹۲۹)

او تنها در یک داستان کوتاه ظاهر می شود و نقش خاصی ندارد و در انتها نازک دلی و مهربانیش باعث کشته شدنش می شود. سنگدلی بهرام گور در کشتن او قابل تأمل است که در این مقال نمی گنجد. ۲-۷. زنان عادی: زنانی که نه از بستگان پادشاه اند و نه در دربار کار می کنند جزو زنان عادی شاهنامه محسوب می شوند. اکثر آنها ویژگی خاصی ندارند ولی برخی از آنها نقش و خصوصیات درخور تأملی دارند؛ مانند زن بارداری که سودابه را در مکر و نیرنگش یاری می کند و حتی تا پایان جان خود، راز او را برملا نمی سازد. رازداری و وفاداری این زن به همراه خوی بد و نیرنگبازیش جالب توجه است:

زنی بود با او سپرده درون پر از جادویی بود و رنگ و فسون (فردوسی، ۱۳۷۴: ۲۱۲)

برخی از آنان دارای ویژگی های دلبری و دلربایی هستند و همین خصوصیت باعث می شود که به درجات بالا مثل همسری پادشاه برسند. دلبری و هنر نمایی دختر مهرک نزد شاپور و گفتگوی هوشمندانه او، باعث دل بستن شاپور به او می شود. «چرب زبانی و تیزهوشی و ورزیدگی دختر مهرک نیز چشمگیر است» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۳). او پر قدرت نیز هست زیرا از چاهی آب می کشد که شاپور به سختی از آن چاه آب می کشد:

یکی دختری دید بر سان ماه فروهشته از چرخ دلوی به چاه

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۸۰)

او نقش مهمی در داستان ایفانمی کند و تنها ازدواجش با شاپور سبب آرامش مملکت و نیز زاده شدن اورمزد می شود. تنها نقش دختران آسیابان نیز هنرنمایی آنان برای دلبری از بهرام گور است و این کار را به خوبی انجام می دهند. «دختران آسیابان نیز آداب دان اند و در غیاب پدر خویش به خوبی از عهده پذیرایی از بهرامشاه برمی آیند» (سرامی: ۱۳۸۸: ۷۰۳). دختران برزین نیز از هنرمندی خود برای دلبری استفاده می کنند و نقش دیگری ندارند. «اینان که یکی چامه گوی، یکی چنگزن و یکی پایکوب اند در حضور بهرامشاه هنرنمایی می کنند و دل شاه را می ربایند» (سرامی: ۱۳۸۸: ۷۰۳). «آرزو دختر ماهیار گوهر فروش نیز دختری آداب دان، چنگزن و شیرین زبان است و از هنرهای دلبری هیچ کم ندارد» (سرامی: ۱۳۸۸: ۷۰۳). آرزو علاوه بر هنرمندی، زیرک نیز هست زیرا بهرام را در نگاه اول می شناسد. نقش همه این زنان تنها دلبری است.

یکی از زنان خوش نقش عادی، زن پالیزیانی است که به مهمان نوازی بهرام می پردازد. او زحمتکش، هوشیار و شجاع است. «مهمان نوازی، حقیقت گویی و شهامت زن شیردوش که شاه را از بیدادگری کارگزاران خویش می آگاهاند، ستایش انگیز است. سخنان این زن در شومی بیدادشاهان از شاهکارهای شاهنامه است» (سرامی: ۱۳۸۸: ۷۰۴). نقش او اهمیت چندانی ندارد و تنها منش و رفتار اوست که جلب توجه می کند. رفتار بزرگوارانه این زن باعث می شود بهرام، زن و پالیزیان را گرامی دارد و شغل مرزبانی به آنها بدهد:

| | |
|----------------------------|-------------------------------|
| زنی دید بر کتف او بر سبوی | ز بهرام خسرو پیوشید روی |
| بدو گفت بهرام کاید ر سنج | دهیدار نه باید گذشتن به رنج |
| چنین گفت زن کای نبرده سوار | تو این خانه چون خانه خویش دار |

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۹۸۰)

زنی که پیغامرسان زال و رودابه است از ویژگی خاصی برخوردار نیست؛ ولی نقش او آنجا اهمیت می یابد که باعث می شود سیندخت، راز دخترش را بفهمد.

در داستان‌های بهرام گور جوان کفاشی است که هنگام ممنوعیت شراب، از مستی بر پشت شیربند گسسته ای می نشیند و همگان را شگفت زده می کند. شراب، چاره ای بود که مادرش برای درمان پسرش کرده بود. ظرافت سخن این مادر که بهرامشاه را عاقبت مجبور به منع ممنوعیت شراب می کند، در خور توجه و تحسین است:

همان مادرش چون سخن شد دراز دوان شد بر شاه و بگشاد راز...

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۹۵۳)

زن رختشوی که داراب را می پروراند، دخترک ریسنده هفتواد که باعث رونق کار پدر خویش می شود، پیرزنی که فال آیین گشسب را می گیرد و او را از کشته شدن به دست همراهش می آگاهاند، از دیگر زنان عادی هستند که نقش‌های کم اهمیت تری دارند.

«اعجاب انگیزترین داستان شاهنامه به جهت حضور یکپارچه زنان در صحنه‌های اجرایی کشور، داستان شهر هروم می باشد. شهری که بنا به نظر فردوسی یکسر در اختیار زنان بود» (اکبری، ۱۳۸۰: ۷۲).

زنان شهر هروم جزو زنان جنگاور و دلیر و شجاع هستند و به قدری قدرتمندند که از مردان بی نیازند. که آن شهر یکسر زنان داشتند کسی را در آن شهر نگذاشتند (فردوسی، ۱۳۷۴: ۸۳۳) آنان خود را مردوش می‌نامند و از خوی زنانگی نشانی نبرده‌اند. افکار و کردار این زنان مانند برخی زنان فمینیست اخیر است. زنان شهر هروم بیش از آنکه عادی باشند غیر عادی هستند! ولی نمی‌توان آنها را در دسته خاصی نیز قرار داد.

۸-۲. پرستندگی و دایگی: پرستندگی و دایگی جزو نقش‌های فرعی هستند که گاه پر اهمیت می‌شوند. نقش این زنان بیشتر در رساندن عشاق به یکدیگر است که بنا بر نوع داستان اهمیت می‌یابد. «در بیشتر موارد کار آنها میانجی شدن میان زنان دربار با مردان دلخواه آنان است و معمولاً در این کار به کام می‌رسند و بانوان خویش را به کام می‌رسانند. پرستندگان رودابه، سودابه، تهمینه، منیژه، مالکه و... از این گروه‌اند» (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۴۱). سرامی آنان را نیرنگباز می‌داند: «دایگان شاهزاده خانم‌ها، دلالان محبت‌اند و به چاره و نیرنگ وسایل کامیابی آنان از مردان محبوبشان را فراهم می‌آورند» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۷)؛ ولی این تنها ویژگی آنان نیست؛ مثلاً دایه مالکه شجاعت به خرج می‌دهد و جان خود را به خطر می‌اندازد و مخفیانه به دیدار شاپور می‌رود.

دیگر نقش‌ها:

۱. دلبری و عاشق‌پیشگی: یکی از نقش‌های مهم زنان در داستان‌های شاهنامه زیبایی و دلفریبی آنهاست که باعث جذب مردان به آنها می‌شود. «در داستان‌های عشقی شاهنامه با زانی رویارویم که دل از مردان می‌ریزند و آنان را گرفتار می‌کنند» (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۴۴).

در شاهنامه زیاد دیده می‌شود که زنان زودتر از مردان عاشق شوند و جالب‌تر آنکه آنان در ابراز عشقشان به مردان بی‌پروا تر و جسورتر هستند. «در شاهنامه اظهار علاقه به مرد از طرف دختر، نه تنها مورد ایراد و مایه سرزنش نبوده که آزاد، علنی و مجاز هم بوده است» (اکبری، ۱۳۸۰: ۷۳). این عشاق از هیچ کاری برای رسیدن به معشوق دریغ نمی‌کنند و اکثراً باعث به وجود آمدن گرفتاری‌هایی می‌شوند مانند داستان بیژن و منیژه. تهمینه، منیژه، گلنار، مالکه و شیرین از جمله این دلبران هستند.

۲. سفیری و فرستادگی و خبررسانی: گاهی زنان نقش سفیر و فرستاده را ایفا می‌کنند. این نقش گاهی اهمیت زیادی می‌یابد مانند سفارت سیندخت و خبررسانی همسر گشتاسب و نیز همسر گردوی. انجام این نقش‌ها از سوی زنان «نمودار توانایی آنان در اقدام به مهمات مملکتی است... این زنان همگی دلیر و جسور و با کفایت‌اند» (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۴۳).

۳. میانجی آشتی: در شاهنامه گاهی زنان تنها نقش ایجاد آشتی و صلح در میان دو کشور را دارند؛ بدین ترتیب که پادشاهی دخترش را به پادشاه نیرومندتر پیشنهاد می‌کرد تا بینشان صلحی پای‌گیرد. ناهید، فغستان و دختر خاقان چین در شاهنامه، نمونه این زنان هستند. مریم، زن پرویز، با زیرکی و هوشیاری میانجی آشتی بین نیاطوس و بندوی می‌شود. البته این میانجی‌گری متفاوت با میانجی آشتی بودن، بین دو کشور است.

۴. **زاییدن پهلوانان و شاهان و شاهزادگان:** در برخی موارد زنان تنها مادرانی هستند که پهلوانان و قهرمانان داستان‌ها را به دنیا می‌آورند. ماه آفرید و دخترش تنها همین نقش را دارند که واسطه‌هایی برای زاده شدن منوچهر هستند. مادر سیاوش، ناهید، نوشه، مادر کسری انوشیروان، دختر خاقان چین و همسر کسری، همسر کسری انوشیروان و مادر شاپور دوم از جمله این مادران‌اند. مادر شاپور دوم به واسطهٔ باردار بودن او، تا به دنیا آمدن فرزندش بر تخت می‌نشیند و نقشش تنها زاییدن اوست. همسر کسری انوشیروان هم نقش زادن نوشزاد را دارد. با آنکه «فردوسی... او را به بالابندی، گیسو کمندی، خردمندی، هوشیاری، رایمندی، شرم‌گینی، خوب سخنی و نرم‌آوایی می‌ستاید» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۴) ولی اینها در داستان نمود بیرونی پیدانمی‌کنند.

۵. **بازشناساندن هویت قهرمانان:** در شاهنامه زنان و خصوصاً مادران، گاه نقش بازشناساندن هویت قهرمانان را ایفا می‌کنند. این قهرمانان چون بزرگ می‌شوند و به خود می‌آیند، به سراغ مادر یا کسی که برای آنان حکم مادر را دارد می‌روند و از او نام و نشان پدر را جویا می‌شوند. فریدون، سهراب و داراب از این گونه‌اند. فریدون از فرانک هویت پدر را می‌پرسد، سهراب از تهمینه، و داراب از زن گازر.

نتیجه‌گیری

آنچه به عنوان نتیجهٔ بحث می‌توان مطرح ساخت این است که، طبق نظر اندیشه‌نگاران ایران در طی تاریخ چهره‌های متفاوتی از زنان تصویر کرده‌اند، به گونه‌ای که هر زن در دو سیمای فعال و منفعل حضور و بروز داشته است (یا حقی، ۱۳۸۱: ۳۴۹، نقل از بهامیریان قهفرخی و لویمی، ۱۳۸۸: ۵۷) اما بیشتر چهره زن در اعصار گذشته حالت منفعل را به خود می‌گرفته، از این رو زنان در داستان‌های شاهنامه کمتر نقش‌های اصلی را برعهده می‌گیرند و بیشتر در نقش‌های فرعی ظاهر می‌شوند که می‌توان دلایل زیر را برای آن برشمرد: ۱. فضای کلی حاکم بر شاهنامه، پهلوانی و مبارزه‌ای و اسطوره‌ای است و این فضا مجال زیادی برای حضور زنان باقی نمی‌گذارد. ۲. نگاه بدبینانه و حقارت‌آمیز به زن در قرون گذشته باعث نقش کم آنها در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی شده است. ۳. حضور و دخالت کمتر زنان، حتی زنان اشرافی شاهنامه، در مناسبات سیاسی و اجتماعی نیز دلیل دیگری است. البته نقش‌های فرعی زنان بدین معنا نیست که آنها هیچ‌گاه تأثیری اساسی بر روند داستان‌ها نمی‌گذارند، بلکه بدین معناست که آنها کمتر در محور داستان‌ها قرار می‌گیرند تا داستان، حول محور آنها بچرخد. زنان در برخی داستان‌ها تنها حضور دارند و نقش فعال و مؤثری در روند داستان‌ها ندارند؛ ولی در برخی داستان‌ها حضور مهم و تأثیرگذاری دارند و گاه محور اصلی وقوع اتفاقات و جریانات اصلی داستان می‌شوند؛ مانند فرانک، سودابه، گردیه، همای. در مورد طول نقش زنان نیز باید گفت که آنها گاه نقش‌های بلندی می‌پذیرند و گاه تنها سایه‌ای از آنها در داستان دیده می‌شود.

شخصیت زنان شاهنامه فراز و نشیب‌های فراوانی دارد. هر کدام از زنان دارای خصایص و خصلت‌های گوناگونی هستند و گاهی به هم شبیه می‌شوند. تحلیل شخصیت زنان شاهنامه مطابق با عملکرد آنها و کنش و واکنش آنان در روند داستان صورت پذیرفت و به صورتی کوتاه و گذرا. با این حال می‌توان

نتیجه گرفت که به طور کلی زنان در داستان های شاهنامه دارای شخصیت و منش و رفتار خوب و مثبتی هستند و کمتر با زنان بدخو و کژرفتار روبرو می شویم. برخی زنان نیز هم در نقش خود خنثی هستند و هم در شخصیتشان و تأثیری در راستای داستان ندارند و اثری بر شخصیت های دیگر نیز نمی گذارند. برخی زنان نیز دارای شخصیت های پیچیده ای هستند که در هر موقعیت و مقامی کنش و واکنش های گوناگونی از خود نشان می دهند؛ مانند گردیه، شیرین و همای. بررسی شخصیت های شاهنامه از دیدگاه های روان شناختی نیز می تواند جلوه های تازه تری از آنها را برای ما آشکار کند که خود موضوع پژوهش های دیگری است.

منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۰) آواها و ایماها، انتشارات یزدان.
- اکبری، منوچهر (۱۳۸۰) «شایست و ناشایست زنان در شاهنامه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تابستان و پاییز.
- بصاری، طلعت (۱۳۵۰) زنان شاهنامه، انتشارات دانشسرای عالی.
- بهامیریان قهفرخی، فرخنده، لویمی، سهیلا (۱۳۸۸) آشنایی با نقش زنان در تحولات ادبی، فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ، سال اول، شماره اول، ص ۶۸-۵۶.
- پاک نیا، محبوبه (۱۳۸۵) «خوانشی از زن در شاهنامه»، مجله مطالعات زنان، س ۴، ش ۲.
- سرّامی، قدمعلی (۱۳۸۸) از رنگ گل تارنج خار (شکل شناسی داستانهای شاهنامه)، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- سلیمانی، محسن (۱۳۶۵) تأملی دیگر در باب داستان، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- عباسی، حجت؛ قبادی، حسینعلی (۱۳۸۹) «مقایسه جایگاه زن در شاهنامه فردوسی با ایلید و اودیسه هومر»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، س ۶، ش ۱۹.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴) شاهنامه فردوسی: متن کامل (بر اساس نسخه مسکو)، نشر قطره.
- قبول، احسان (۱۳۸۸) «شخصیت شناسی شغاد در شاهنامه» مجله جستارهای ادبی، ش ۱۶۴.
- مکی، ابراهیم (۱۳۷۱) شناخت عوامل نمایش، انتشارات سروش.
- موسوی، سید کاظم؛ خسروی، اشرف (۱۳۸۷) «آنیما و راز اسارت خواهران همراه در شاهنامه» مجله پژوهش زنان، دوره ۶، ش ۳.
- میر صادقی، جمال (۱۳۷۶) ادبیات داستانی، انتشارات سخن.
- میر صادقی، جمال (۱۳۸۵) عناصر داستان، انتشارات سخن.
- نولدکه، تنودور (۱۳۸۴) حماسه ملی ایرانیان، ترجمه بزرگ علوی، انتشارات نگاه.
- یزدانی، زینب (۱۳۷۸) زن در شعر فارسی، انتشارات فردوس.